مطالعهٔ تطبیقی شاخصه‌های معنوی روح‌القدس و سیمرغ

✍ **فاضله آشنا**/ دکتری ادبیات فارسی، دانشگاه ارومیه sanam12121212@yahoo.com
محمدامیر عبیدی‌نیا / دانشیار دانشگاه ارومیه
بهمن نزهت / استاد دانشگاه ارومیه
دریافت: ۱۳۹۸/۰۳/۰۴ ـ **پذیرش:** ۱۳۹۸/۰۷/۲۵

چکیده

نیاز فطری انسان به کمال و آگاهی باعث شده است در تمامی ادیان مسیری برای رسیدن به این مقام ترسیم شود؛ اما طبیعی است دینی که تعالیم آن به‌طور کامل از سوی آفریدگار طرح شده باشد، می‌تواند دقیق‌ترین مسیر را ارائه دهد. در این مسیر، موجودات مقرب الهی حضور دارند و مؤمنان را یاری می‌دهند. مقالهٔ حاضر تلاش کرده است با تطبیق روح‌القدس از مسیحیت و سیمرغ از عرفان اسلامی به این سؤال مهم پاسخ دهد که چه تفاوت‌هایی در بنیاد آنها و چه شباهت‌های بنیادینی میان کارکردهای معنوی این دو برای تعالی معنوی مؤمنان وجود دارد. تفاوت‌ها در دو مورد است: یکی بینش غیرتوحیدی مسیحیان دربارهٔ ذات خداوند، که باعث شده است روح‌القدس برخلاف سیمرغ، منشأ و صاحب آگاهی و کمال نیز باشد؛ در حالی‌که سیمرغ تنها سفیر الهی است؛ تفاوت دوم به ذات این دو موجود برمی‌گردد که سیمرغ اساساً نمادی است برای بازنمایی عالم؛ اما روح‌القدس موجودی روحانی است که گاه نمادهایی نیز برای آن تصوّر شده است. تشابهات، مربوط به روند کمال‌بخشی بود؛ هم سیمرغ و هم روح‌القدس بدون محدودیت، امکان تکامل را برای بندگان مهیا کرده‌اند؛ اما تنها افرادی از این موهبت برخوردار می‌شوند که ظرفیت کمال را در خود ایجاد کرده باشند. نهایت کمال در هر دو مورد، یکی شدن با آن موجود است؛ در روح‌القدس، نهایت سلوک، پر شدن از روح‌القدس است؛ و در سیمرغ، انتهای راه، فنا شدن در نور.

کلیدواژه‌ها: روح‌القدس، سیمرغ، کمال، آگاهی، انسان.

مقدمه

بیشتر ادیان در دو مولفهٔ اشتراک ماهوی دارند: معنا بخشیدن به هستی؛ و نشان دادن راه کمال به انسان. یکی از ارکان مهم در این نظام معنایی، اعتقاد به عالم غیب است. خداوند، فرشتگان، معاد و مفاهیم دیگری که حضورشان با جهان دنیوی هم‌راستا نیست، همگی به جهان غیب تعلق دارند؛ اما نکته اینجاست که آیاتی همانند «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۱۵۶) نشان می‌دهند که میان برخی عناصر دنیوی و عالم غیب ارتباط‌های ازلی و ابدی وجود دارد. مهم‌ترین کارکرد این رابطه‌ها عینیت دادن به امور غیبی است. عناصر دنیوی اموری عینی‌اند که از طریق تأمل در آنها به شناخت بهتری از عالم غیب می‌رسیم. برای مثال، به‌منظور درک قدرت، علم و عظمت خداوند، در رازهای آفرینش تأمل می‌کنیم و برای نزدیک شدن به شناخت عالم غیب، قرآن را عمیق می‌خوانیم. گویا عالم غیب اصل است و عالم دنیوی فرع. بنابراین، برای درک معنای دین از جهان و همین‌طور پیمودن راه کمال باید هم به عالم غیب ایمان داشت و هم راهنمایان آن را شناخت. به عبارت بهتر، نیاز فطری انسان به کمال و آگاهی باعث شده است در تمامی ادیان، مسیری برای رسیدن به این مقام ترسیم شود؛ اما طبیعی است دینی که تعالیم آن به‌طور کامل از سوی آفریدگار طرح شده باشد، می‌تواند دقیق‌ترین مسیر را ارائه دهد.

در ادیانی مانند اسلام و مسیحیت، صحبت از فرشتگان یا موجودات مقرب الهی است که امکان کمال و آگاهی را فراهم می‌کنند. آنها راهبرانی هستند برای راهنمایی کسانی که شایستگی دریافت حقیقت الهی را دارند. شکی نیست که این راهنمایان در تمامی تاریخ برای انسان‌ها یکسان بوده‌اند و مفسران ادیان مختلف‌اند که تصویر متفاوت یا مشابهی از آنها ارائه داده‌اند. تفسیری که علما، فلاسفه، فقها و عارفان ادیان مختلف از مفاهیم مذهبی آن دین ارائه کرده‌اند، در مطالعات دینی بسیار اهمیت دارد؛ چراکه این متفکران مفاهیم دینی را با توجه به تجربهٔ شخصی خود یا خوانش عمیقی که از متون کتب مقدس داشته‌اند، تعریف کرده‌اند. پس شناخت تشابهات و تفاوت‌هایی که ادیان مختلف از این راهنماها ارائه داده‌اند، حائز اهمیت است؛ چراکه اولاً میزان انحراف از اصل را در هر نظام فکری نشان می‌دهد؛ ثانیاً میزان تشابهات مؤلفه‌های راهنمایان، به وحدت بنیادینی که بین ادیان توحیدی وجود دارد، اشاره می‌کند.

از آنجاکه هدف ما شناسایی مصادیقی است که انسان را به سمت آگاهی و کمال پیش می‌برند، طبق آنچه مطالعات اولیه نشان می‌دهد، بررسی تطبیقی کارکردهای معنوی روح‌القدس از مسیحیت و سیمرغ از عرفان اسلامی می‌تواند ما را به پاسخ‌های مناسبی برساند. روح‌القدس در نظام دینی مسیحیت و سیمرغ در نظام فکری عرفان اسلامی، به‌ویژه *سهروردی*، در کمال انسان‌ها و آگاهی‌بخشی نقش مهمی دارند که در این مقاله مؤلفه‌های معنوی آنها به‌طور تطبیقی بررسی می‌شود.

۱. پیشینهٔ تحقیق

دربارهٔ روح‌القدس و سیمرغ به‌صورت جداگانه مقالات و تحقیقات مناسبی نوشته شده است. از باب مثال می‌توان به این نمونه‌ها اشاره کرد: *بازگیر* (۱۳۸۶) «سیمرغ از اسطوره تا عرفان»: این مقاله با روش تاریخی توصیفی به تحولاتی که در تعریف «سیمرغ» از دوران ایران باستان تا سهروردی اتفاق افتاده، پرداخته است. *فربود* (۱۳۸۲) «بررسی تطبیقی سیمرغ در متون ادبی، حماسی و عرفانی»: این نوشتار تلاش کرده است جنبه‌های مختلفی از سیمرغ را در متون حماسی مانند ***شاهنامه*** و متون عرفانی مانند ***منطق‌الطیر*** بررسی کند. نتیجه این بود که سیمرغ در ***شاهنامه*** در چهارچوب اندیشهٔ یونانی آمده است؛ اما در *منطق‌الطیر* در قالب تفکر وحدت وجود. *داوودی* (۱۳۹۲) در مقالهٔ «از سیمرغ اوستا تا سیمرغ بلورین»، نشان داده است که سیمرغ در روند تاریخی خود از دوران باستان تا به امروز، از یک مفهوم مجرد به پرنده‌ای عینی تبدیل شده است. *حاتمی* (۱۳۹۱) «سیمرغ در آثار مولانا»: این پژوهش نشان داده است که سیمرغ در آثار *مولانا*، گاه کنایه از انسان کامل و عارف واصل است و گاه کنایه از ذات احدیت. *شمس تبریزی*، عشق، معنویت، دل و دعا که همه در نزد *مولانا* از معانی بالایی برخوردارند، به شیوه‌های دلنشین با سیمرغ و عنقا به نمود می‌آیند.

اما تحقیقاتی که در آنها جنبه‌هایی از مسیحیت با عرفان اسلامی تطبیق داده شده باشد، بسیار اندک است. تنها یک مقاله نوشته شده که به‌طور خاص به نمادهای عرفان اسلامی و عرفان مسیحی با دیدگاه تطبیقی نگریسته و آن مقاله‌ای است که *انصاری* (۱۳۸۶) با عنوان «با شاه‌باز روح، از خانقاه تا صومعه (پژوهشی در نمادپردازی روح در عرفان ایرانی و آثار قدیس یوحنای صلیبی)» منتشر کرده است. در نتیجهٔ این مقاله آمده است: با توجه به تقدم زمانی *سهروردی* بر *یوحنا*، شاید بتوان گفت که آثار داستانی او، به‌ویژه ***رسالهٔ صفیر سیمرغ***، به‌وسیلهٔ نویسندگان عرب ترجمه شده و به دست *یوحنا* رسیده باشد و وی در تصاویری که از مرغ روح ارائه می‌دهد، تحت تأثیر سهروردی بوده باشد (انصاری، ۱۳۸۶، ص۵۸). در واقع، مقالهٔ *انصاری* (۱۳۸۶) به اشتراکات موجود میان دلالت‌های نماد پرندگان در مسیحیت و عرفان اسلامی پرداخته است. به نظر می‌رسد تشابهات سیمرغ و روح‌القدس فراتر از مواردی است که اشاره کرده‌اند و شایسته است در این مقاله این تطبیق با توجه به متون معتبر انجام گیرد.

۲. روش تحقیق

برای رسیدن به تصویری روشن از بعد معرفتی روح‌القدس و سیمرغ، ابتدا توصیفات آنها در متون معتبر، یعنی ***انجیل*** و آثار عرفانی، به‌ویژه رساله‌های *سهروردی*، مطالعه شد و نقل‌قول‌های مرتبط جمع‌آوری گردید؛ سپس این مطالب به‌صورت تطبیقی و با رویکرد ژرف‌ساختی بررسی شد تا افتراق‌ها و اشتراکات مشخص شود.

۳. مبانی نظری

هنگامی که نهضت کتابت سنت شفاهی مسیحیت آغاز شد، هر کس به تشخیص خود و سبک خاصی که داشت، به تدوین اعمال، اقوال و حوادث مربوط به حضرت عیسی﵇ پرداخت و بدین ترتیب نوشته های متعددی به نام ***انجیل***، پدید آمد که با محیط‌های مختلف، قابل انطباق بودند و نیازهای کلیساها را رفع می کردند (میشل، ۱۳۷۷، ص۵۲). این، نقطهٔ آغاز انحرافات در انجیل‌ها بود. تفاوت‌ها در انجیل‌های مختلف، اعتبار الهی ***انجیل*** را زیر سؤال برد. به همین دلیل، برخی عقاید در مسیحیت نفوذ کرد که جزئی از خود دین نبود؛ بلکه منافع کلیسا را تأمین می‌کرد. یکی از این موارد «تثلیث» بود. عقیدهٔ تثلیث اختصاص به دین مسیح ندارد؛ بلکه عقیده‌ای است که به‌عنوان مرحلهٔ برزخ میان عقیدهٔ شرک و تعدد خدایان (پلی‌تئیزم) و توحید و تک‌خدایی (مونوتئیزم) مطرح است و در بیشتر ادیان قدیم و در اندیشهٔ بسیاری از اقوام کهن، همانند مصریان، بابلیان و هندیان رایج و مورد اعتقاد بوده است. در دین قدیم مصری به تثلیث‌هایی چند معتقد بوده‌اند که مشهورترین آنها تثلیثی است که از سه خدای معروف (ایزیرس پدر، ایزیرس مادر و هروس پسر) تشکیل شده بود. در دین قدیم مردم بابل، و در آیین هندوئیسم نیز تثلیث از سه خدا تشکیل می‌شده است (نوذری، ۱۳۷۵، ص۴۰).

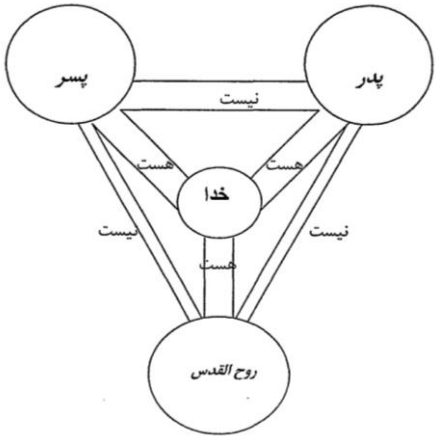

مسیحیان معتقدند که پدر، پسر و روح‌القدس سه شخص‌اند که یک خدا را تشکیل می‌دهند. آنان معتقدند که این سه ازلی‌اند و از قدرت یکسانی برخوردارند و همچنین مقامی یکسان دارند. بر اساس این اعتقاد، پدر خداست؛ پسر خداست و روح‌القدس نیز خداست (هر سه اقنوم پدر، پسر و روح‌القدس، خدا به شمار می‌روند)؛ با این‌حال، خدا واحد است و سه خدا وجود ندارد و در واقع، ذات خداوند یکی است. به هرحال، کل آموزهٔ تثلیث در چند نکته ذیل خلاصه می‌شود:

الف) در ذات خدا سه شخص وجود دارد؛

ب) هر شخص کاملاً خداست؛

ج) فقط یک خدای واحد حقیقی وجود دارد (زارعی، ۱۳۸۵، ص۷۷-۷۸)؛

د) هر شخص کاملا با دیگری متمایز است.

اما زمانی که به کتب مقدس نگاه می‌کنیم تا ریشهٔ این عقیده را بیابیم، به توصیفی مغایر با این برمی‌خوریم:

این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست (سفر تثنیه ٤:٣٥)

لهذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست؛ بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست (سفر تثنیه ٤:٣٩)

ای اسرائیل! بشنو یهوه خدای ما، یهوهٔ واحد است... (سفر تثنیه ٦:٤).

لیکن او واحد است... (ایوب ۲۳:۱۳).

عیسی او را جواب داد که اولِ همهٔ احکام این است که بشنو ای اسرائیل! خداوند خدای ما، خداوند واحد است (انجیل مرقس ۱۲:۲۹).

یک خدا و پدر همه، که فوق همه و در میان همه و در همهٔ شما است (افسیان ٤:٦).

این آیات نشان می‌دهند که در کتب مقدس نشانه‌ای از «سه خدا» وجود ندارد. البته برخی از مسیحیان معتقدند که در ذات خدای واحد، تثلیث وجود دارد. این اعتقاد خیلی تفاوت دارد با اینکه بگوییم سه خدا وجود دارد. تثلیث اقدس مربوط به تعدد خدایان نیست؛ بلکه مربوط به ذات خداست (شمس، ۱۳۸۰، ص۱۶۳). بنابراین، می‌توان جنبهٔ شرک‌آمیز آموزهٔ تثلیث را در تحریفاتی دانست که در قرون بعدی در مسیحیت رسوخ کرد (مک گراث، ۱۳۸۴، ص۷۰) و باید تلاش کرد عیسی مسیح﵇ و روح‌القدس را جدا از بستر کفرآلودشان مطالعه کرد تا به ماهیت معنویشان دست یافت. برای مثال، زمانی که به ***انجیل*** رجوع می‌کنیم، تنها آیهٔ زیر سه‌گانهٔ تثلیث را در کنار یکدیگر می‌آورد؛ اما هیچ اشاره‌ای به اینکه آنها ذات‌هایی جدا از هم‌اند که خدایی واحد را تشکیل می‌دهند، ندارد: «پس بروید و همهٔ قوم‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به نام پدر، پسر و روح‌القدس تعمید دهید» (متی، ۱۹:۲۸).

بنابراین، می‌توان دو برداشت از روح‌القدس داشت: اول اینکه وی را جزئی از ذات خدای واحد بدانیم؛ جزئی که هم‌شأن با دو جزء دیگر است؛ دوم اینکه او را فرستادهٔ خداوند بدانیم که برای ارشاد و تعلیم و الهام مأمور شده است. حالت ابتدایی شرک‌آمیز و حالت دوم خالی از اشکال است؛ اما در هر دو حالت، یک ویژگی مشترک وجود دارد: اگر روح‌القدس را یکی از اجزای ذات الهی بدانیم، آن جزء مربوط به روح زندگی، دانایی‌بخشی و گشودن رازها خواهد بود؛ و اگر آن را مأمور خدا بدانیم، وظیفهٔ وی دانایی‌بخشی و گشودن رمز و رازها خواهد بود. اینکه این موارد جزء ذات روح‌القدس است یا قدرتی است که خداوند به او بخشیده، قطعاً در مباحثی که به بررسی جنبه‌های شرک‌آمیز در دین مسیحیت می‌پردازند، مهم تلقی خواهد شد؛ اما قصد ما در این مقاله توجه به خود این ویژگی است، نه مبدأ آن.

در اینجا برای ادامهٔ راه و قبل از آشنا شدن با سیمرغ در عرفان اسلامی، بهتر است با مفهوم نماد آشنا شویم. سمبل در فارسی معادل با رمز و مظهر و نماد است. سمبل نیز مانند استعاره، رابطه‌ای دوسویه است. به سویهٔ غایب،

مظهرله (یا مرموزٌ الیه یا بود) و به سویهٔ حاضر مظهر (یا رمز یا نمود) گفته می‌شود (شمیسا، ۱۳۸۵، ص۲۱۷). زبان ناخودآگاهی، زبان نمادهاست. ناخودآگاهی روشن و راست و برهنه با ما سخن نمی‌گوید؛ آنچه را که می‌خواهد بازگوید و بازنماید، در جامه‌ای از راز و در پوسته‌ای از نمادها فرو می‌پوشد و فرو می‌پیچد (کزازی، ۱۳۷۶، ص۱۲۳).

مهم‌ترین عنصر داستان‌های رمزی، وجود شخصیت‌های نمادین در آنهاست. این شخصیت‌ها اغلب تجلی‌دهندهٔ خصوصیاتی فراانسانی یا الهی‌اند. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌ها در داستان‌های رمزی *سهروردی*، سیمرغ است. سیمرغ در ادبیات فارسی در نقش‌های مختلف ظاهر شده است: یک بار در نقش یاریگر و پرورش‌دهندهٔ کودک؛ و دو بار دیگر در نقش حکیمی شفابخش و رازآگاه که از اسرار قدسی باخبر است. این جنبهٔ قدسی سیمرغ، در متون عرفانی به شکلی دیگر حفظ شده است؛ به‌ویژه در سه رسالهٔ ***منطق‌الطیر*** *غزالی*، ***منطق‌الطیر*** *عطار* و ***رسالة الطیور*** *نجم‌الدین رازی* نمادی از ذات مطلق الهی است (حجازی، ۱۳۸۸، ص۱۲۷).

ارتباط سیمرغ با دانایی را می‌توان با وجه تسمیهٔ آن بیشتر درک کرد. سیمرغ همان «سین مورو» پهلوی است که «مرغ سین» معنا می‌دهد. «سین» علاوه بر اینکه با نام حکیم معروف، سننه ــ که فروهر او را در بند ۹۷ فروردین‌یشت ستوده است ــ ارتباط لفظی و معنوی دارد، بر یک پرندهٔ شکاری نیز که مستشرقین شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند، اطلاق می‌شود. سیمرغ در ***شاهنامه*** و ***اوستا*** و روایات پهلوی، موجودی خارق‌العاده و شگفت است. پرهای گسترده‌اش به ابر فراخی می‌ماند که از آب کوهساران لبریز است و در پرواز خود پهنای کوه را فرامی‌گیرد. (یاحقی، ۱۳۸۶، ص۵۰۳). اینکه نام سیمرغ از نام یک حکیم گرفته شده است، به اهمیت دانایی‌بخشی در ذات این نماد اشاره دارد که در بخش بعد به‌طور مفصل به آن اشاره خواهد شد.

٤. تحلیل داده‌ها

۱ـ۴. روح‌القدس

روح‌القدس در مسیحیت، اغلب مواقع به‌صورت یک شخص معرفی شده است؛ شخصی که توان صحبت کردن (اعمال رسولان، ۲: ۱۳)، شهادت دادن (همان، ۱۱: ۲۱)، تصمیم‌گیری (همان، ۱۰: ۴۴)، مانع شدن (همان، ۱۶: ۶) و کارهای مشابه را دارد و به‌ندرت به‌عنوان یک نیرو ذکر شده است (همان، ۲: ۴). این مسئله نشان می‌دهد روح‌القدس در دیدگاه مسیحیت شخصی است که خود جدا از خدای پدر، قدرت تصمیم‌گیری دارد. به همین دلیل، او در کارکردهای معنوی‌اش استقلال رأی دارد و برخلاف جبرئیل، واسط نیست. روح‌القدس یکی از اصول اولیهٔ حیات معنوی و اخلاقی یک مسیحی است که وی را از بند گناهان می‌رهاند و به آزادی تقدس نائل می‌کند. روح‌القدس باعث تقدس فرد مسیحی می‌شود و این تقدیس سبب می‌شود تا مسیحیان به مقام فرزندخواندگی خداوند نائل شوند و باعث می‌شود روح‌القدس در بدن ما به‌عنوان معبد خداوند به‌طور دائمی ماندگار شود. این سکونت روح‌القدس

به‌تدریج سبب می گردد تا فرد از انسانی زمینی به انسانی روحانی تبدیل شود و این روح به‌تدریج اسرار خداوندی را برای فرد آشکار می‌کند (علی‌پور، ۱۳۷۸، ص۱۲۰).

۱ـ۱ـ۴. کارکردهای تعالی‌بخشِ روح‌القدس

زمانی که صحبت از کارکردهای تعالی‌بخش می‌شود، نباید سراغ امور عینی رفت؛ یعنی نباید انتظار داشت روح‌القدس راهکارهای اجرایی و مستمری توصیه کرده باشد که مؤمن تنها از طریق عمل کردن به آن بتواند به کمال معنوی برسد. نکتهٔ مهم اینجاست که در بینش دینی و عرفانی، طی طریق به مدد موجوداتی امکان‌پذیر است که راه سعادت را نشان می‌دهند. در چنین بینشی، ایمان به امور غیبی امری بدیهی است. حال در ادامه به شاخصه‌هایی اشاره می‌شود که روح‌القدس از آنها بهره‌مند است و به‌وسیلهٔ آنها مؤمن را یاری می‌دهد.

الف) ایمان

باید به راه و مقصد پیش‌رو ایمان داشت تا مقدمات تکامل انسان فراهم شود؛ البته اگر این راه و مقصد درست انتخاب شده باشند. در یک ساختار دینی، ایمان به عالم غیب و تأثیر آن در زندگی دنیوی، گام اول برای دیگر ساحت‌هاست. پس اگر «شخصی» ایمان مؤمنان را در دست داشته باشد، قطعاً نقش مهمی در تعالی بندگان دارد.

> **تشخیص اهمیت روح‌القدس در هدف رهایی‌بخش خدا برای هر ایمان‌دار ضروری است. بسیاری از مسیحیان در مورد اینکه اگر روح‌القدس در این دنیا نبود، چه اتفاقی می‌افتاد، هیچ نظریه‌ای ندارند. بدون روح‌القدس، هیچ مخلوقی، هیچ دنیایی و هیچ نژاد بشری وجود نداشت؛ بدون روح‌القدس، کتاب مقدس و قدرت برای اعلام انجیل وجود نداشت؛ بدون روح‌القدس، ایمان، تولد تازه، تقدس و هیچ شخص ایمان‌داری در جهان وجود نداشت (دایرةالمعارف کتاب مقدس، ۱۳۸۱، ص۵۵).**

این توضیح نشان می‌دهد که روح‌القدس منشأ ایمان، حیات و تقدس است. ایمان کنشی متافیزیکی است که با خواست خداوند صورت می‌گیرد. ایمان، هدیهٔ خداوند است برای به حرکت درآوردن اراده. ایمان درک و فهم را قوت بیشتری می‌بخشد (آکوئیناس، ۱۹۹۰، ص۴۰۴) و در این راه آغاز تعالی است. اما نکتهٔ مهم اینجاست که روح‌القدس در نظام دینی مسیحی مبدأ ایمان هم هست؛ یعنی روح‌القدس به اختیار خود به مؤمنان حیات دوباره و ایمان می‌بخشد.

ب) حکمت و علم

یک ویژگی دیگر در مورد روح‌القدس این است که او را سرچشمهٔ حکمت و علم می‌دانند؛ به‌گونه‌ای‌که حضور وی برابر حضور حکمت است؛ یعنی روح‌القدس حکمت را به اذن شخص دیگر به مؤمنان نمی‌رساند؛ بلکه خود تصمیم‌گیرنده است. این حکمت، همانند حکمت انسانی یا حکمت طبیعی نیست؛ به‌گونه‌ای‌که حتی اگر برای یک مشکل راه‌حل دنیوی هم داده شود، باز هم علم دنیوی نیست؛ بلکه مکاشفه‌ای الهی است (استانلی هورتون، بی‌تا،

ص۲۲۳). این بخشش، به ما امکان می‌دهد که از منابع نامحدودِ خدا استخراج کنیم: «به‌راستی که دولت و حکمت و علم خدا چه ژرف است و داوری‌های او حقیقتاً کاوش‌ناپذیر و راه‌های او فوق ادراک!» (رومیان، ۱۱: ۳۳). گاهی ممکن است این کلام حکمت، برای هدایت کلیسا باشد: «لهذا ای برادران! هفت نفر نیک‌نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم» (اعمال رسولان، ۶: ۳). همچنین ممکن است این حکمت همان وعدهٔ عیسی﵇ در مورد زبان باشد که همهٔ دشمنان شما با آن توان مباحثه ندارند «و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند» (اعمال رسولان، ۶: ۱۰). یک مصداق از بخشش این توان الهی را می‌توان در خانهٔ کرنیلوس دید. شاگردانی که با *پطرس* بودند، امت‌ها را در حال تکلم به زبان‌ها دیدند؛ سخت متعجب شدند؛ اما *پطرس* مهر تأیید خدا بر ایمان امت‌ها را در این واقعه دید و دو بار از او کلام صادر گردید: هم در خانهٔ کرنیلیوس و هم در شورای اورشلیم (اعمال رسولان، ۱۰: ۴۷).

در ***انجیل یوحنا*** به نقل از حضرت عیسی﵇ آمده است: «این سخنان را به شما گفتم که با شما بودم؛ لیکن تسلی‌دهنده یعنی روح‌القدس ـ که پدر او را به اسم من می‌فرستد ـ او همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد» (انجیل یوحنا، ۱۴: ۲۵–۲۶)؛ یا در جای دیگری آمده است: «چون او، یعنی روح راستی (روح‌القدس) آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد؛ زیرا که از خود تکلم نمی‌کند؛ بلکه به آنچه شنیده است، سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد» (همان، ۱۳:۱۶).

پولس توجه ما را به حکمت و علم به‌عنوان عطایای روح جلب می‌کند. برای مثال:

> **هر کس را ظهور روح به جهت منفعت عطا می‌شود؛ زیرا یکی را به‌وساطت روح، کلام حکمت داده می‌شود و دیگری را کلام علم به‌حسب همان روح؛ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمت‌های شفا دادن به همان روح؛ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت؛ و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبان‌ها و دیگری را ترجمهٔ زبان ها؛ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هر کس را فردا به‌حسب ارادهٔ خود تقسیم می‌کند (اول قرنتیان، ۱۲: ۷–۱۱).**

ج) وحی

حکمت یا علمی که قرار است از سوی روح‌القدس به قلب مؤمن برسد، لازمهٔ کارکرد دیگری از اوست. زمانی که به *زکریا* مژدهٔ تولد فرزندش داده می‌شد، این جملات جاری شد: «از همان ابتدای تولد، از روح‌القدس پر خواهد بود و بسیاری از بنی‌اسرائیل را به سوی خداوند، خدای آنان، باز خواهد گردانید. با روح و قدرت *الیاس*، مانند پیشاهنگی در حضور خدا قدم خواهد زد تا پدران و فرزندان را آشتی دهد و سرکشان را به راه نیکان آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد» (انجیل لوقا، ۱ : ۱۱–۱۷). قبل از اینکه به فضایل فرزند *زکریا* اشاره شود، به حضور روح‌القدس در وجود او تأکید شده است تا معلوم شود تمامی آن هدایا به مدد حضور روح‌القدس است. وقتی در جهان‌بینی

مسیحی، پیامبران نیز به یاری روح‌القدس به مقام والا می‌رسند، طبیعی است کـه هـر شـخص دیگـری در ایـن راه، دائم از وی یاری بجوید. دو شخص دیگر نیز بودند که به‌رغم پیامبر نبودن، مورد لطف روح‌القدس قـرار مـی‌گرفتنـد. ***انجیل لوقا*** آورده است که مردی به‌نام *شمعون* نیز از وحی روح‌القدس برخوردار بود و از طریق آن به او وحی شد کـه تا حضرت عیسی﵇ را نبیند، نخواهد مرد: «شخصی به‌نام *شمعون* در اورشلیم بود که مردی صالح و متقـی و منتظـر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی، مـوت را نخواهی دید» (همان، ۲ : ۲۵–۳۵)؛ و زن نبیّه‌ای به‌نام *حنا* بود که زنی خداترس بود و چون نبیّه بـود، روح‌القـدس او را هدایت کرد. بنابراین، روح‌القدس بر هر فردی که آن سه اصل اخلاص، ایمان همراه با عمل، و محبت را داراسـت، امکان ظهور دارد. این ظهور، وحی یا مکاشفه است که با خود حکمت و علم را برای مؤمن به همراه می‌آورد.

د) مراسم عبادی

طبیعی است روح‌القدس با چنین مقام والایی در مراسم عبادی مسیحیت و کلیسا نیـز جایگـاه مهمـی داشـته باشـد؛ مراسمی که با ماهیت وی (یاری‌کنندهٔ مؤمنـان بـرای رسـیدن بـه کمـال و آگـاهی) همخـوانی دارنـد. در «اعمـال رسولان»، اشارهٔ نسبتاً کاملی به نقش روح‌القدس در گسترش کلیسای اولیه شده است. آغاز تشکیل کلیسا بـا حضـور دائم روح‌القدس همراه بوده است. او به‌صورت یک نیروی فوق‌العاده در راهنمـایی رسـولان عمـل مـی‌کـرده اسـت. همچنین کلیسا از طریق روح‌القدس از حملاتی که دشمن از درون بـه آنهـا مـی‌کـرد، مطلـع مـی‌شـد. روح‌القـدس همچنین در تربیت و انتخاب مبلغین و فراهم کردن شرایط برای مورد قبول قرار گرفتن تبلیغ آنها دخیـل بـوده اسـت (اعمال رسولان، ۱۶: ۶–۱۰). آشناترین مراسمی که روح‌القدس در آن نقش محوری دارد، غسل تعمید اسـت. تعمیـد، در اصل از واژه‌ای سریانی به معنای «شست‌وشـو» گرفتـه شـده و معـادل آن در زبـان انگلیسـی Baptism اسـت (آریان پور، ۱۳۷۰، ص۸۶). این واژه از کلمهٔ یونانی baptein به‌معنای غوطه‌ور شدن، فـرورفتن، فروبـردن، شسـتن و... می‌آید (رسول‌زاده، ۱۳۸۹، ص۵۳۲). تعمید به دو کار مسبوق است: تبرّی و اعتراف بـه ایمـانی کـه در اعتقادنامـهٔ رسولان آمده؛ و اخراج ارواح شرور از کودکان با گفـتن عبـارت «بیـرون بیـا از او، ای روح پلیـد! و جـای خـود را بـه روح‌القدس واگذار کن» (اینار مولند، ۱۳۶۸، ص۱۰۶) و «یحیی را لباس از پشم شتر و کمربند چرمی بر کمر مـی‌بـود و خوراک وی از ملخ و عسل بری؛ و موعظه می‌کرد و می‌گفت که بعد از من کسی تواناتر از مـن مـی‌آیـد کـه مـن لایق نیستم که خم شده دوال نعلین او را باز کنم. من شما را به آب تعمید دادم؛ لیکن او شما را به روح‌القدس تعمیـد خواهد داد» (انجیل مـرقس، ۱: ۶–۸). تعمیـد، از آنجاکـه معنـای غوطـه‌ور شـدن مـی‌دهـد، عبـارت «پـر شـدن از روح‌القدس» را به خاطر می‌آورد. در واقع، کودک را با آب غسل تعمیـد مـی‌دهنـد، بـه ایـن امیـد کـه روزی توسـط روح‌القدس به اخلاص برسد.

به‌راحتی می‌توان جنبهٔ نمادین تعمید را استنباط کرد. نمادین، از دو جهت: اول اینکه این کنش مادی تنها آرزو و مقدمه‌ای است بر حادث شدن کنش معنوی و اصیل تعمید توسط روح‌القدس؛ و دوم، عناصر مورد استفاده در آن، همانند آب، از مهم‌ترین نمادهای مذهبی و دینی در تاریخ است.

ه) استکمال

درکِ نقش روح‌القدس در کمال انسان‌ها، مستلزم شناخت «انسان کامل» در فرهنگ مسیحیت است. انسان در تعالیم کلی و اساسی مسیحی، موجودی متشکل از دو عنصر روح و جسم ترسیم شده است. جسم مادی و روح، صرفاً معنوی است. این دو عنصر بر روی هم یک موجود کامل انسانی را تشکیل می‌دهند (هینلز، ۱۳۸۶، ص۷۹). انسان مخلوق و آفریدهٔ خداست که به شباهت و تصویر خدایش خلق شده است و این صورت الهی امری عرضی نیست که به ذات انسان ملحق شده باشد؛ بلکه ذات انسان و وجه مقوم اوست. در مسیحیت، انسان آمیزه‌ای از روح و جسم بوده و از خلقتی مادی و الهی بهره‌مند است. هرچند گاه سخن از سه ساحتی بودن وجود اوست؛ یعنی روح، جسم و نفس (عبرانیان ۱۲:۴). به هرحال در تفکر مسیحی، انسان جز بعد جسمانی، بعدی معنوی و الهی دارد که تعالی وی از این بعد امکان‌پذیر است و حتی شاید بتوان گفت توجه بیش از اندازه به بعد جسمانی، مانع بزرگی بر سر راه دانایی و کمال باشد.

چهار مؤلفهٔ پیشین «ایمان»، «حکمت»، «وحی» و «مراسم عبادی»، برای رسیدن به کمال ضروری‌اند. زمانی که موارد فوق در بنده‌ای جمع گردد، فرایند استکمال را نهایی می‌کند. چنین مرحله‌ای را پر شدن از روح‌القدس می‌گویند؛ به‌طوری که پس از آن، دیگر انسان به اقتضای روح بشریِ خود رفتار نمی‌کند؛ بلکه با عنایات روح‌القدس است که در چهارچوب محبت تصمیم می‌گیرد (بسترس، ۲۰۰۱، ص۵۶). همان‌طورکه در داستان *زکریا* دیدیم، این ویژگی در خصوص بنده‌های والای خداوند گفته شده است. مسیح به‌طور ویژه از این موهبت برخوردار بود. به همین دلیل، نه‌تنها خود کامل‌ترین انسان‌ها بود، بلکه واسط میان مؤمنان و روح‌القدس نیز هست. مبدأ کمال، روح‌القدس است؛ مسیح واسط میان بندگان و روح‌القدس است تا از حکمت و علم و وحی وی بهره ببرند. برای همین به مسیحیان توصیه‌هایی می‌کند تا در این فرایند معنوی زودتر به مقصد برسند؛ مانند اخلاص در عمل: «چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند، مطلع نشود» (متی،۲: ۶)؛ «چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش» (متی،۵: ۶)؛ یا محبت: «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان‌که شما را محبت نمودم» (یوحنا، ۱۵: ۱۲)؛ اما مسئلهٔ دیگری هم وجود دارد که مسیحیان را برای کامل شدن، نیازمند مسیح می‌کند.

پیش‌فرضی به نام «گناه اولیه» باعث می‌شود که فرایند تعالی مسیحیان وارد ساحتی جدید شود. زندگی آسودهٔ آدم در بهشت، با سرپیچی از دستور خدا و آلوده شدن به گناه به پایان می‌رسد (توکلی، ۱۳۸۴، ص۱۳۶). این گناه، محبت را از رابطهٔ میان خدا و آدم از میان برمی‌دارد (آگوستین، ۱۸۹۰، ص۴۳۶). *علامه طباطبایی* در توضیح عقیدهٔ

مسیحیان می‌گوید: هبوط آدم به زمین و محکوم شدن به رنج ابدی، باعث می‌شود همهٔ انسان‌ها با فطرت گناه‌آلود به دنیا بیایند و هیچ راه فراری از این سرنوشت نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج۳، ص۴۵۹). با توجه به اینکه مسیحیان به علت گناه اولیه نمی‌توانند خودشان مراحل کمال را بپیمایند، به شخصی نیاز دارند که آنها را به کمال برساند. مسیحیان برخلاف یهودیان و مسلمانان، انسان را در کمال‌پذیری با مانعی به نام گناه اولیه مواجه می‌دانند و بدین‌ترتیب، این برداشت تأیید می‌شود که حضور خدا در مسیح برای آن است که میان خدای متعال و بشرِ هبوط‌کرده واسطه گردد. بدون وجود انسان کامل، نه فیض وجود از مبدأ جواد صادر می گردد و نه سیر تکاملی موجودات سامان می‌یابد.

مسیح راهنمای عملی و انسانیِ کامل شدن است و مؤمنان را برای پر شدن از روح‌القدس راهنمایی می‌کند. همین‌طور، پاک‌کنندهٔ انسان‌ها از گناه اولیه است؛ اما همان‌طورکه گفتیم، عیسی﵇ لبریز از روح‌القدس بود؛ یعنی نشان‌دهندهٔ «حضور و سکونت خدا به‌عنوان روح در روح انسان است که آزادانه در برابر این حضور الهی واکنش نشان می‌دهد؛ و این دقیقاً همان چیزی است که به طرزی عینی و ملموس در مسیح و تا اندازه‌ای در پیروان مسیح به نمایش گذاشته می‌شود» (کراث، ۱۳۸۵، ص۳۵۶). به عبارت دیگر، روح همان بعدی از وجود آدمی است که از طریق آن می‌توان با خدا ارتباط برقرار کرد (جوت، ۱۹۷۱، ص۱۸۲–۲۰۰؛ رابینسون، ۱۹۲۶، ص۱۱۰). *پولس* ساکن شدن روح‌القدس در بدن را همان ساکن شدن خدا در بدن می‌داند (اول قرنتیان، ۱۶:۳). بنابراین مسیح به‌مدد حضور روح‌القدس به چنین جایگاهی رسیده است؛ و هر انسان دیگری به یاری مسیح و روح‌القدس برای رسیدن به کمال انسانی، محتاج است.

۲ـ۴. سیمرغ

سیمرغ همچون روح‌القدس از پیشینهٔ معنوی برخوردار است؛ اما این بار در میان ایرانیان. سیمرغ نمادی است که از ایران باستان به عرفان اسلامی رسیده و در این مسیر برخی از وجوه معانی‌اش تغییر یافته و برخی ثابت مانده است؛ اما چون مجال پرداخت به این روند نیست، از دوران پیش از اسلام تنها به ذکر همین نکته بسنده می‌شود که حضور سیمرغ در فرهنگ ایرانی به اساطیر پیش از اسلام می‌رسد. با توجه به ***اوستا*** و آثار پهلوی، سیمرغ مرغی است فراخ‌بال که بر درختی آشیان دارد و از طریق این درخت با همهٔ گیاهان و نیز دریایی که درخت در آن دسته است، مربوط می گردد (پور نامداریان، ۱۳۸۲، ص۶۵). سیمرغ در ***شاهنامه*** از یک سو پزشکی است ماهر و از دیگر سو از همهٔ راز سپهر آگاه است؛ هر مشکلی را چاره‌ای می‌داند و آینده را از پیش به‌روشنی می‌خواند (همان، ص۶۷). این اشاره بسیار کوتاه است؛ اما نکتهٔ مهمی دارد: سیمرغ از همان دوران باستان، ریشه در «دانایی» داشت. سیمرغ جنبه‌های دیگری هم داشت؛ برای مثال «محافظت در مقابل دشمنان» (اوستا، ص۴۳۸) یا «پادشاه پرندگان» (اوستا، ص۴۳۵). ***شاهنامه*** مهم‌ترین اثر منظومی است که بعد از اسلام نوشته شده، اما بیشتر به آموزه‌های ایرانی

پرداخته است. این متن، سیمرغ را صاحب حکمت و دانایی معرفی کرده است (فردوسی، ۱۳۸۵، ص۱۴۵). در دورهٔ اسلامی، اولین اشاره مربوط به ابن‌سیناست؛ آنجا که می‌گوید: پشت هشت‌کوه، افلاک هشت‌گانه سکنی دارد. «حضرت ملک آنجاست و هر مظلومی که به حضرت او رسید و بر وی توکل کرد، آن ظلم و رنج او، وی بردارد؛ و از صفت او هرچه گفتم، خطا بوَد؛ که وی افزون از آن بوَد» (ابن‌سینا، ۱۳۷۰، ص۱۱). اگر این توصیف *ابن‌سینا* را کنار جنبه‌های معنوی آن در دوران باستان قرار دهیم، دو اصل بنیادین دربارهٔ او مشخص می‌شود: اول اینکه سیمرغ به منبعی از دانش بی‌انتها متصل است؛ دوم آنکه وی امکان رسیدن سالکان را به آن درجه مهیا می‌کند. با توجه به عبارت «توکل کردن» در توصیف *ابن‌سینا* چنین برداشتی منطقی است.

۱ـ۲ـ۴. کارکردهای تعالی‌بخش سیمرغ

الف) حکمت

همانند روح‌القدس، سیمرغ نیز آورنده یا الهام‌بخش حکمت است؛ چراکه آگاهی، هم شرط کمال است و هم بستر سیر و سلوک. حکمت همان دانش و معرفت است؛ اما حکمتی که در نزد سیمرغ است، همانند رازی است که تنها به محرمان آموخته می‌شود. این موضوع دربارهٔ سیمرغ، دقیق‌تر از دیگران، در بیان ***سهروردی*** توصیف شده است. در رسالهٔ ***عقل سرخ*** *سهروردی*، لانهٔ سیمرغ بر درخت طوبی قرار دارد و درخت طوبی در کوه قاف است. کوه قاف همان عالم غیب است و درخت طوبی آفتاب این عالم. کوه قاف اولین عجیبه از عجایب هفت‌گانه‌ای است که پیر در این رساله، یکایک برای *سهروردی* برمی‌شمارد و خود او از پس کوه قاف می‌آید و بدان‌جا مقام دارد. و گفت: «اول کوه قاف است که ولایت ماست... کوه قاف گرد جهان درآمده است و تو چون از بند خلاص یابی، آن جایگه خواهی رفت؛ زیرا که تو را از آنجا آورده‌اند و هر چیزی که هست، عاقبت به اصل اول رود» (سهروردی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۲۲۹). پس سیمرغ که در دل آفتاب و نور خانه دارد، این امکان را دارد که نور را به دیگران نیز برساند؛ البته برای آنان‌که طالب نور هستند. پس حکمتی که در قلب سیمرغ است، از جنس دنیوی نیست: اول اینکه در عالم غیب است؛ دوم اینکه از جنس نور است.

گوهر شب‌افروز (ماه) که دومین عجیبه از عجایب هفت‌گانه است، «روشنی او از درخت طوبی است» (همان، ص۲۳۰).

> **درخت طوبی درختی عظیم است در بهشت و بر کوه قاف، و همهٔ میوه‌ها ثمرهٔ اوست. اگر نه آن درخت بودی، هرگز پیش تو نه میوه بودی و نه درخت و نه ریاحین و نه نبات. گفتم: میوه و درخت و ریاحین با او چه تعلق دارد؟ گفت: سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد، سیمرغ از آشیانهٔ خود به‌درآید و پر بر زمین بازگستراند. از اثر پر او میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین» (همان، ص۲۳۲).**

پس سیمرغ، گستراندن حکمت را از طریق پرواز و بسط بال‌ها بر روی موجودات انجام می‌دهد. «سیمرغ نور فایض از نورالانوار است که مدام در حال اشراق و تابش است و در مسیر خود همهٔ مراتب هستی را در وجود می آورد و عقل فعال، یکی از تمثل‌های اوست» (پورنامداریان، ۱۳۹۰، ص۴۱۶). در سیر صعودی نیز جان‌های پاک، همهٔ نغمات و نقوش و همهٔ علوم و معارف را از انوار مجرده دریافت می کنند: «همهٔ علوم از صفیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند و سازهای عجیب، مثل ارغنون و غیر آن، از صدا و رنات (بانگ‌های) او بیرون آورده‌اند» (همان).

سهروردی به مشرق معنوی یا همان عالم فرشتگان نظر دارد، وقتی از حکمت اشراق سخن می‌گوید. آن نوری که از شرق برمی‌خیزد، یک افق معنوی است که در عالم غیب جایگاه دارد و برای دیدنش باید با سطح این خورشید هم‌افق شد. در چنین طلوعی، سیمرغ است که نور را به عالم می‌تاباند. صفیر سیمرغش انسان‌ها را به همان عالم فرامی خواند. صفیر این سیمرغ به همه کس می‌رسد؛ ولیکن مستمع کم دارد. همهٔ علوم و معارف، از صفیر این سیمرغ است. بنا بر آنچه گفته شد، سیمرغ واسط علم و معرفت است و چون همهٔ علم و معارف از دست اوست، سالک در صورت کسب شرایط لازم ـ که از طریق رها کردن زندان جسم است، می تواند به کسب علوم ومعارف و اشراق از او نایل شود. پس به مورد دوم، یعنی یاری رساندن سیمرغ برای رسیدن به مقام انسان کامل می‌رسیم.

ب) استکمال

سهروردی سیمرغ را در مرکز ساختار عرفانی قرار می‌دهد؛ نظامی که خروجی آن انسان کامل است؛ اما این ساختار نیز همانند مقولات فکری دیگر، اندکی پیچیده و چندمرحله‌ای است. تکامل نفس ناطقه یا عقل نظری را به چهار مرحله تقسیم کرده‌اند:

۱. مرحلهٔ هیولایی، که نفس خالی از هرگونه ادراکات است؛ اما مستعد قبول آن است؛

۲. مرحلهٔ بالملکه، که در این مرحله دریافت ادراکات و ماهیات برای نفس حاصل می شود و قدرت و ملکهٔ انتقال به مرحلهٔ بالفعل را دارد؛

۳. مرحلهٔ بالفعل، که مشاهدهٔ معقولات است؛ اما نه به‌گونه‌ای که همیشه در نزد او حاضر باشند؛ بلکه تنها در صورت توجه به آنهاست که در نزد او حاضر می‌شوند؛

۴. بالاترین مرحله، مرحلهٔ عقل بالمستفاد است که نفس خود را می شناسد و تمام مسائل بدون توجه در نزد او حاضر و مشهودند. نفس در این مرحله، همهٔ اشیا و صورت آنها را در مبدأ فیاض خود می بیند که همان عقل فعال است. این مرحله، مرحلهٔ کمال عقل است و شهود حضور اشیا، نتیجهٔ اتصال با عقل فعال است که نفوس کامل در عالم انوار به پرواز درمی‌آیند (غفاری، ۱۳۸۰، ص۸۷–۸۸).

سهروردی در طراحی نظام‌مند این مراحل، از نمادهای مختلفی استفاده کرده است؛ مانند نور، هدهد و سیمرغ. در فلسفهٔ *سهروردی*، انسان کامل نمادی از نور یا هدهدی است که در پی رسیدن به مقام سیمرغ است تا همانند فرشتهٔ آسمانی، صفیر او خفتگان را بیدار کند. همچنین هدهد، جان و روح سالک است و فصل بهار، آغاز سیر معنوی. درصورتی‌که سالک زندان جسم را رها کند، خود به مقام سیمرغ می‌رسد:

روشن‌روانان چنین نموده اند که هر آن هدهدی که در فصل بهار ترک آشیان خود بگوید و به منقار خود پروبال خود برکند و قصد کوه قاف کند، سایهٔ کوه قاف بر او افتد، به مقدار هزار سال این زمان... در این مدت، سیمرغی شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند (سهروردی، ۱۳۷۲، ص۳۱٤).

اما راه سیمرغ شدن از تأله می‌گذرد. مراد *سهروردی* از تأله، روحانی شدن، اتصال به عالم انوار و «خداماننـد» شدن است و متأله کسی است که توانایی دریافت معارف از ناحیهٔ حق را داشته باشد؛ نه با اندیشه و استدلال، بلکه از طریق اتصال روحی (سهرودی، ۱۳۷۲، ص۲۴). متأله در اثر تأمل در نظام خلقت و تفکر در آن و ریاضت و تصفیهٔ نفس، به مشاهدهٔ انوار الهی بپردازد و پیکرش چون پیراهنی شود که می خواهد بر کند یا بر تن کند و بر خلع بدن و عروج به عالم نور توانا باشد و لباس اشراق بپوشد؛ خود فاعل و مؤثر شود و این توانایی، از تابش انوار قدسی به او حاصل گردد (سهرودی، ۱۳۷۲، ج۲، ص۶۸۵–۶۷۷). «خره» نوری است که به انسان روشنی و بصیرت می‌دهد و روح و جسم را روشن و قوی می کند تا انوار را ببیند و به‌وسیلهٔ آنها به حقایق اشیا و کمال روحانی و نفسانی ارتقا یابد؛ همان امر یا نفخهٔ الهی در شریعت است؛ نفس صادره از عقل فعال یا عقل عاشر است در حکمت مشایی؛ و همان نور اسپهبد انسانی در حکمت اشراق است که در قالب انسان قرار گرفته؛ همان جوهر الهی و اصل وجود انسان است که به قول *سهروردی* از آن به «انا» یا «من» تعبیر می‌کنیم (سهروردی، ۱۳۷۲، ج۳، ص۳۶۴).

حال، سیمرغ در این نظام عرفانی که قرار است سالک را به‌وسیلهٔ مکاشفه و مشاهده به کمال برساند، نمادی است از نور راهنما که از مقصد به سالک می‌تابد. سیمرغ، خود معبود نیست؛ بلکه راهنمای معبود است و به اذن خدا راهنمایی می‌کند. به عبارت بهتر، سه مفهوم در یک راستا هستند: نور، عقل و سالک. هرچه نور به نورالانوار نزدیک‌تر، عقل نیز بهرهٔ بیشتری از عقل کل برده و سالک نیز بیشتر به کمال نزدیک‌تر شده است. بنابراین، سیمرغ در بینش سهروردی، منادی نور و معرفت برای رهروان راه کمال است؛ اما نکتهٔ مهم اینجاست که سیمرغ تنها واسطهٔ علم و حکمت و کمال است. او به اذن خداوند این علم را بر عالم می‌تاباند.

نتیجه‌گیری

مطالعات اولیه نشان داده بود که روح‌القدس و سیمرغ با تکامل انسان‌ها و آگاهی آنها ارتباطات مهمی دارند؛ اما هر یک در نظام فکری خودشان. معمولاً زمانی که دو عنصر از دو نظام متفاوت با یکدیگر به‌صورت تطبیقی بررسی شوند، تفاوت‌ها به ریشه‌ها برمی‌گردد و تشابهات به کارکردها. اینجا نیز تا حدود زیادی این‌گونه بود. مهم‌ترین تفاوت بین روح‌القدس و سیمرغ، به مسئلهٔ توحید برمی‌گردد. روح‌القدس از اقانیم سه‌گانه است؛ پس اختیار از خود دارد و به

هر بنده‌ای که از طریق اعتلای اخلاق ظرفیت لازم را به دست آورده باشد، حکمت و کمال می‌بخشد؛ اما سیمرغ در دل عالم غیب است؛ در کوه قاف؛ بر درختی که نماد نور است؛ و این نور را که نشانهٔ آگاهی و مقصد کمال است، به بندگان بصیر و شنوا می‌بخشد. سیمرغ نور را به اذن خدا به جهانیان عرضه می‌کند، نه با ارادهٔ خویش.

در بینش مسیحی، خدا یکتاست؛ اما ذات سه‌گانه دارد و هر کدام از اقنوم‌ها بخشی از ذات الهی را شامل می‌شود. روح‌القدس ذات حکمت‌آموز و نوربخش الهی است که در نهایت ایمان مؤمنان را تعالی می‌بخشد؛ یعنی «پدر» و «پسر» هم از روح‌القدس سرشار شده‌اند؛ به‌ویژه مسیح که بارها دربارهٔ او گفته می‌شود: به مدد رسوخ روح خدا در وجود او، توان اعجاز داشت. در واقع در این بینش، ما در ظاهر به یکتاپرستی باور داریم؛ اما در باطن شخص دیگری را هم‌عرض خداوند قرار می‌دهیم که از خود اراده‌ای دارد. به همین دلیل، اگر مسیحیت پدر، پسر و روح‌القدس را موجوداتی الهی می‌دانست که به دستور الهی مأمور انجام اموری می‌شوند، این دین رنگی از شرک نداشت. سیمرغ چنین حالتی دارد. سیمرغ آن صفیر علم و ایمان است که خدا نیست؛ بلکه تنها نوای الهی را برای بندگان می‌رساند. «او از خود حرفی ندارد و هر آنچه را شنیده، بازگو می‌کند». مشابه چنین عبارتی را در ***انجیل*** دربارهٔ روح‌القدس نیز ملاحظه کردیم. این مسئله نشان می‌دهد جنبه‌های الحادی مسیحیت، بیش از همه، محصول انحرافات کلیساست، نه ذات دین مسیحیت.

تفاوت دیگر، در وجه نمادین آنهاست. سیمرغ اساساً یک نماد است و در داستان اسطوره‌ای توصیف می‌شود. تمامی کارکردهای معنوی او، در قالب داستان‌های رمزی و در مکان‌های لامکان متجلی می‌شود. مخاطب، جایگاه معنوی سیمرغ را از طریق تمثیل‌های مادی درک می‌کند؛ اما روح‌القدس به موجودی روحانی اشاره دارد. ذات او روحانی است. بی‌تردید، دیدگاه نمادگرایانهٔ آن دوران برای روح‌القدس نیز نمادهایی شکل داده است؛ مانند کبوتر که در نقاشی‌های قرون وسطی بسیار دیده شده است؛ اما روح‌القدس فی‌نفسه یک نماد نیست؛ در حالی‌که سیمرغ نماد محض است.

اما تشابهات، به کارکردهای معنوی آنها بیشتر مربوط است. در هر دو مورد روح‌القدس و سیمرغ مشاهده شد افرادی که خود را به این نجات‌بخش‌ها رسانده‌اند، نه‌تنها خود رستگار شده‌اند، بلکه نور معرفت خود را به جهانیان تابانده‌اند. مورد *زکریای نبی* و عبارت «در این مدت سیمرغی شود که صفیر او خفتگان را بیدار کند»، نشان می‌دهد که روح‌القدس و سیمرغ، تنها زمانی می‌توانند همهٔ حکمت و دانایی را تعلیم دهند که سالک بخواهد همانند آنها تنها واسطه باشد. واسطهٔ نور و جمال الهی و بندگان. این همان راز مهمی است که سالک در ابتدا و انتهای راه با آن مواجه می‌شود. در واقع، انسان کامل انسانی است که به نیستی مطلق رسیده است. این فدا شدن در نظام مسیحیت، «پر شدن با روح‌القدس» و در عرفان اسلامی «فنا شدن» خوانده می‌شود. به همین دلیل، ارتباط روح‌القدس و سیمرغ با مؤمنان، رابطه‌ای دوسویه است. تنها کسی که ظرفیت آگاهی و کمال را در خود ایجاد کرده باشد، توانایی کسب حکمت معنوی را خواهد داشت.

به عنوان نتیجهٔ کلی می‌توان گفت: دغدغهٔ آگاهی و کمال، در همهٔ دوره‌ها با انسان همراه بوده است. آدمی دریافته بود که تنها جسم نیست. تقویت قوهٔ ذهنی و تهذیب اخلاقی که سبب تجربهٔ سطح بالاتری از شعور می‌شد، برخی از انسان‌ها را تشویق می‌کرد تا در این راه گام‌های بیشتری بردارند. هدف کمال در تمامی بینش‌های دینی، نزدیک شدن به جایگاه معبود بوده و هست. آنها می‌دانستند، همان‌گونه‌که غذای جسم به‌واسطهٔ برکت زمین و آسمان مهیا می‌شود، امکان تعالی روح هم با توسل به موجودات روحانی میسر خواهد شد. اشارات ***کتب مقدس*** به رسولان نور و علم، چنین بینشی را تقویت می‌کرد و باعث می‌شد متفکران به تحلیل نظری کارکردها و مؤلفه‌های این موجودات در قالب عرفان و فلسفه بپردازند. *سهروردی* در چنین امری، یکی از بزرگان تاریخ است. سیمرغ او نقطهٔ اوج چنین تفکری است.

منابع

نهج‌البلاغه، ۱۳۸۵، ترجمه محمد دشتی ترجمه از زبان‌های آرامی و عبری، چ۱، قم، انتشارات جلوه کمال کتاب مقدس.

ابن‌سینا، ۱۳۸۳، ***رساله در حقیقت و کیفیت سلسله موجودات***، ترجمه موسی عمید همدانی، همدان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی دانشگاه بوعلی سینا.

انصاری، شهره، ۱۳۸۶، «با شاهباز روح، از خانقاه تا صومعه، پژوهشی در نمادپردازی روح در عرفان ایرانی و آثار قدیس یوحنای صلیبی»، ***سخن عشق***، ش۳۳و۳۴، ص۴۳-۶۰.

اوگوستینوس، مارکوس اورلیوس، ۱۳۸۰، ***اعترافات قدیس آگوستین***، ترجمه سایه میثمی، بی‌جا، سهروردی.

اینار، مولند، ۱۳۶۸، ***جهان مسیحیّت***، ترجمه محمدباقر انصاری و مسیح مهاجری، تهران، امیرکبیر.

آریان پور، کاشانی، بی‌تا، ***فرهنگ فشرده انگلیسی***، تهران، امیرکبیر فارسی.

بازگیر، مهناز، ۱۳۸۶، «سیمرغ از اسطوره تا عرفان»، ***زبان و ادبیات فارسی***، ش۹، ص۵۱-۷۰.

پازوکی، شهرام، ۱۳۸۰، «فلسفه مسیحی»، ***فلسفی***، ج۲و۳، تهران، دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه تهران.

ـــــ ، ۱۳۹۶، «کلمه الهی: واسطه پیدایش موجودات در مسیحیت و اسلام»، ***نقد و نظر***، ش۸۵، ص۴-۱۹.

پورداوود، ابراهیم، بی‌تا، ***اوستا «ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد»***، ترجمه همان، چهارجلدی، بی‌جا، انتشارات نگاه.

پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۲، ***رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی***، تحلیلی از داستان‌های عرفانی ـ فلسفی ابن‌سینا و سهروردی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

توکلی، غلامحسین، ۱۳۸۴، «گناه اولیه»، ***نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز***، ش۱۹۴، ص۱۳۵-۱۶۸.

جهانگیری نجمی، سهراب، ۱۳۶۳، «فروهر»، ***پیک کنکاش موبدان***، ش۶، ص۲۴-۳۰.

حاتمی، هادی، ۱۳۹۱، «سیمرغ در آثار مولانا»، ***عرفانیات در ادب فارسی***، ش۱۳، ص۴۷-۶۲.

داوودی مقدّم، فریده و زهرا عسگری، ۱۳۹۲، «از سیمرغ اوستا تا سیمرغ بلورین»، ***پژوهش زبان و ادبیات فارسی***، ش۳۰، ص۷۵-۹۴.

رسول‌زاده، عباس و جواد باغبانی، ۱۳۸۹، ***شناخت مسیحیت***، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

زارعی، محسن و محمد امین زارعی، ۱۳۹۴، ***دایرةالمعارف کتاب مقدس***، سری دانشنامه‌های معرفی مجموعه‌های تحصیلی علوم انسانی، بی‌جا، موسّسه فرهنگی هنری هدایت فرهیختگان جوان.

سهروردی، شهاب‌الدین، ۱۳۷۲، ***مجموعه مصنّفات شیخ اشراق، حکمةالاشراق***، تصحیح هانری کربن، بی‌جا، موسّسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شمس، محمّد، ۱۳۸۰، «آموزه تثلیث»، ***بیّنات***، ش۲۹، ص۱۶۲-۱۷۱.

شمیسا، سیروس، ۱۳۸۵، ***بیان***، تهران، فردوس.

طباطبایی، سیدمحمد حسین، ۱۳۷۴، ***نهایةالحکمه***، قم، مؤسسه نشر اسلامی.

علیایی، الیس و بهرام محمدیان، ۱۳۸۲، ***دایرةالمعارف کتاب مقدس***، بی‌جا، سرخدار.

علی‌پور، فاطمه، ۱۳۷۸، ***تحلیل فلسفی و عرفانی روح‌القدس در متون دینی***، تهران، بنیاد حکمت صدرا.

غفاری، سیدمحمدخالد، ۱۳۸۰، ***فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق***، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

فربود، فریناز و فهیمه سهیلی‌راد، ۱۳۸۲، «بررسی تطبیقی سیمرغ در متون ادبی ـ حماسی و عرفانی»، ***هنر***، ش۵۶، ص۲۳-۴۳.

فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، ***شاهنامه***، چ۸، تصحیح سعید حمیدیان، تهران، قطره.

کربن، هانری، ۱۳۷۱، ***آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی***، ترجمه داریوش شایگان، تهران، آگاه.

کزازی، میرجلال‌الدین، ۱۳۷۶، ***رؤیا، حماسه، اسطوره***، تهران، انتشارات مرکزی.

کووارد، هارولد، ۱۳۹۶، ***کتاب مقدس در ادیان جهان***، مرکز مطالعات دین و جامعه، دانشگاه ویکتوریای انگلیس.

معتمدی، منصور و ولی عبدی، ۱۳۸۹، «مقایسه لوگوس مسیحیت با انسان کامل در نزد ابن‌عربی»، ***مطالعات عرفانی***، ش۱۱، ص۲۲۷-۲۴۶.

مک گراث، آلیستر، ۱۳۸۵، ***درسنامه الهیات مسیحی***، ترجمه بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

میشل، توماس، ۱۳۸۱، ***کلام مسیحی***، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.

نوذری، عزت‌الله، ۱۳۷۵، ***مسیحیت از آغاز تا عصر روشنگری***، بی‌جا، دقت.

نیّری، محمد یوسف، ۱۳۸۵، «سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص»، ***علوم اجتماعی و انسانی***، ش۴۸، ص۲۱۵-۲۳۵.

ولفسون، هری اوسترین، ۱۳۸۹، ***فلسفه آبای کلیسا***، ترجمه علی شهبازی، قم، بی‌نا.

هورتون، استنلی، بی‌تا، ***روح‌القدس***، ترجمه مهرداد فاتحی، تهران، آفتاب عدالت.

هینلز، جان راسل، ۱۳۸۳، ***شناخت ایران***، ترجمه باجلان فرخی، تهران، اساطیر.

یاحقی، جعفر و عبدالحسین فرزاد، ۱۳۹۳، ***تاریخ ادبیات ایران و جهان۱***، تهران، انتشارات شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران.

Jewett R , 1971, ***Paul's Anthropological terms a Study of Their Use in Conflict Settings***, Leiden, Brill.

Robinson H, 1926, ***The Christian Doctrine of Man***, Edinburgh, Clark.